

## چهار نامه عاشقانه از اواخر قرن هفتم هجری

نسیم صبح سعادت بدان نشنان که تودانی  
گذر به کوی فلان کن در آن زمان که تودانی  
تو بیک خلوت رازی و دیده بر سر راهت  
به مردمی، نه به فرمان، چنان بران که تودانی  
بگو که جان عزیزم زدست رفت، خدا را  
زلعل روح فزایش بیخس آن که تودانی  
من این حروف نوشتم چنان که غیر ندانست  
تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تودانی

تا پیش از نفوذ تمدن و آداب اجتماعی مردم اروپا، میان ما ایرانیان نوشتن نامه عاشقانه به یک زن تصور ناپذیر و نزدیک به محال، یا دست کم آن چنان مخفیانه بوده است که خبری و اثری از آن نمی توانسته است فاش شود و به کتابها درز کند. بیم رسوایی و خطر مرگ و نیز پوشیده بودن زنان و پنهان بودنشان از چشم نامحرم و بسیار شرایط اجتماعی دیگر، نوشتن نامه عاشقانه به زنان را ناممکن می ساخته است. شوهر هم عادتاً نیازی به نوشتن نامه به همسر خود که در حکم کنیز و مطیع خواهشهای او و زندانی حرمسرا بوده، نمی یافته است، الا هنگامی که به سفری دور و دراز می رفته و برای خبر کردن زن از حال خود، یا پرسش از احوال عائله اش نامه ای می نوشته است، و در این گونه نامه ها احتمالاً لحن عاشقانه و الفاظ مودت آمیز به کار نمی برده است، زیرا خلاف عرف عادت و سنت جاری آن روزگاران بوده که مرد صاحب اختیار و «همه کاره»، که به حکم محکم تنزیل، «الرجال قوا موعی النساء». (سوره نساء، آیه ۳۴)، سر و سرور زن یا زنان خود شمرده می شده است، در برابر «ضعیفه» منکوحه خویش اظهار عجز و لابه کند و از غم جدایی او

بنالد و تعبیرات و استعارات عاشقانه نثار او کند. همچنین باید به یاد داشت که کیفیت ارتباط و خبررسانی میان مرد سفر کرده و همسرش برخلاف امروز بسیار دشوار بوده است. حافظ هم از این دوری و بیخبری دل پری داشته که گفته است:

نشان یار سفر کرده از که پرسم باز که هرچه گفت برید صبا پریشان گفت  
دوری راهها و نبودن وسائل آسان و مطمئن برای فرستادن نامه ای محرمانه به زنی -  
مخصوصاً اگر همسر شرعی نبوده باشد - امکان این ارتباط را بسیار ضعیف می کرده است.  
البته زنان درباری و شاهزادگان تا حدی از این قاعده عزلت و درماندگی بی امان برکنار  
بوده اند و چه بسا که با استفاده از اسباب و ثروت، قاصدانی را که پیوسته در آمد و شد  
بوده اند وسیله وصول و ایصال نامه های خویش می ساخته اند. مهمتر این که، به جز  
گروهی انگشت شمار از زنان وابسته به طبقات اشراف و خاندانهای علما، قاطبه زنان بیسواد  
بوده و ناچار نیازمند محرم گرفتن شخصی بیگانه بوده اند که برایشان نامه ای را بخواند و  
جواب بنویسد. و نیز بیم آن که نامه به دست نامحرم بیفتد و رازگشای حریم عشق و  
شیفتگی شود، و چه بسیار ملاحظات اجتماعی و اخلاقی دیگر سد راه وجود و رشد این  
هنر - هنر نامه عاشقانه نوشتن - در زبان فارسی بوده است.

در مجموعه معروف به فرائد غیائی<sup>۱</sup> در میان بیش از ششصد و پنجاه مکتوب که در بین  
چندین گروه و طبقه مختلف از امراء و علماء و وزراء و صوفیان و جز ایشان مبادله شده بوده  
است و مردی دانشمند موسوم به یوسف اهل در حدود سالهای ۸۳۱ تا ۸۴۱ هجری قمری آن  
نامه ها را جمع کرده است، چهار نامه عاشقانه هست (شماره های ۶۱۴ تا ۶۱۷) که بنا بر قول  
یوسف اهل، شخصی به نام زین الدین قدسی به «محبوب» خود نوشته است (... الی  
محبوبه). هویت این زین الدین قدسی بر من معلوم نیست و تا کنون در هیچ یک از آثار  
بدان دسترسی داشته و ورق زده ام نشانی از او نیافته ام، الا شاید در روضة الصفا اثر  
میرخواند (در سده نهم هجری) که از شخصی به نام «مولانا زین الدین قدسی» یاد کرده  
است، فقط یک بار در عبارات زیر که آن نیز مستقیماً مربوط به این زین الدین قدسی  
نیست:

... قیدو.... در رجب سنه اثنین و سبعمانه (۷۰۲ ه. ق.) وفات یافت. و نه موی بر عذار و زرخندان  
داشت... با علما و حکما مجالست و مباحثه دوست داشتی و اهل اسلام را به سایر ارباب ملل  
ترجیح کردی و پیش از ظهور صبح از خواب برخاسته سر به جیب تفکر فرو بردی. مولانا  
زین الدین قدسی که ملازم قیدو بود، این رباعی را به او استناد کرده:

اندرره حق که بنده و شاه یکی سنت      محبوب مقربان درگاه یکی ست  
بتخانه شدم دوش بتی را دیدم      انگشت برآورد که الله یکی ست<sup>۲</sup>

قیدو یا قایدو، نوه او کتای پسر چنگیز خان است که در ۷۰۲ یا به نوشته علامه قزوینی در ۷۰۱ در گذشته است.<sup>۳</sup> در همین کتاب فرائد غیاثی سه نامه دیگر از همین زین الدین قدسی نقل شده است که متأسفانه مخاطب هیچ کدام ذکر نشده و به عبارت «الی واحد من الموالی العظام و الاهالی الکرام» اکتفا شده است.<sup>۴</sup> در متن هیچ یک از این نامه ها مطلب دندانگیری معلوم و مشخصی هم نیست که به دلالت آن بتوان راه به جایی برد. موضوع هر سه نامه مشتبی تعارفات مبالغه آمیز است که نظیر آن را در بسیاری از باقی مکتوبات همین فصل پنجم فرائد غیاثی می توان خواند، و مشحون است از واژه های تازی که فهم آن فقط برای همان ادیبان عظام و کرام می تواند ممکن بوده باشد.<sup>۵</sup> هر نامه ای با یکی دو بیت فارسی یا تازی، یا با آیه ای از قرآن مجید شروع می شود. اصل مطلب چیزی جز اظهار خضوع نسبت به مخاطب و اغراق در تکریم و تعظیم او نیست. اما لحن این چهار نامه کاملاً از نوعی دیگر است. عبارات در عین ادیبانه بودن، ساده است. واژه های مغلق عربی در آن به کار نرفته، و فقط در یکی از نامه ها در طی هفت بیت دو مصراع عربی آسان هست که هر باسواد ایرانی می تواند بخواند و بفهمد (فلا صبر و لا نوم و لا روح / وفی قلبی من الهجران ناراً).

به احتمال قوی، زین الدین قدسی این نامه ها را خطاب به زنی نوشته است، و آن زن به دلیل لحن مستمندانه و پرسوز و اشتیاق نامه ها، همسر نویسنده نیست. اگر هم فرض کنیم که این قدسی مردی نادرالمثال بوده که در روزگار «ضعیفه» بودن زنان، نامه پرگداز عاشقانه به همسر خود می نوشته است، باز مخاطب این نامه ها نمی تواند همسر او باشد به دلیل چند بند پایان نامه دوم که در آن سخن از «خوف رقیبان» می رود، و این که نویسنده «به خیال از آن جمال (یعنی جمال مخاطب) قناعت کرده»، و «قصه ای از دل زار و جان بیقرار به خدمت آن ماهروی غم گداز فرستاده... تا باشد که... رحم آرد و [اورا] بیش از این در دست هجران نگذارد».

تعبیرات و تشبیهات لطیفی که زین الدین قدسی برای گیرنده محبوب این نامه ها به کار برده است، واجد اشاره ها و نشانه هایی ست که سازشی بیشتر با اوصاف یک زن نرمخوی زیبا روی گلبدن دارد تا پسری که بوستانش از بس ستردن و باز رستن خط روی، ناچار دیر یا زود، به قول شیخ شوخ سخن، گندنا زاری می بوده است (گلستان، باب پنجم، حکایت دهم). به ذوق و سلیقه ما مردم امروز - یا دست کم آنان که هنوز نتوانسته اند ازدواج دو ریشدار را هضم کنند - توصیفات استعاری این نامه ها مثلاً:

گل بهارِ دلبری، مایه کامرانی، مه بی نظیر، محبوب دلپذیر، جان و جهان، ترسم دل نازکت نیارد  
طافت، ماه آسمان لطافت، گل بوستان طراوت، راحت روح مستمند، در درج زیبایی، آسایش جان  
دردمند، جمال گیتی آرا، دلدار ماهر خسار...

به یک بانوی پرچهر بسیار بیشتر می برازد تا به پسری، ولو در حد جمال ایاز افسانه ها که  
متعلق به شرایطی متفاوت در دربار سلطان خود کامه شهوترانی در یک هزار سال پیش بوده  
است.

شاید به همین دلیل که مخاطب نامه ها زن بوده است. فقط دستنویس ایاصوفیا که در  
ذی قعدة ۸۶۱ ه. ق. کتابت شده (یعنی میان ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال پس از تاریخ احتمالی تحریر  
آن نامه ها) و مشتمل بر ۱۳۴ نامه برگزیده از مجموع ۶۵۰ مکتوب فرائد غیاثی ست، آنها را  
ضبط و حفظ کرده است در حالی که آن سه مکتوب دیگر زین الدین قدسی را  
(شماره های ۳۱۲ تا ۳۱۴ و شاید شماره ۳۱۵ نیز) که کما بیش شبیه دهها نامه دیگر است،  
کاتبان نسخه های دیگر هم قابل قبول و شایسته نقل در کتاب دانسته اند. محتوای این چهار  
نامه خلاف سنت جاری آن روزگار بوده و ناچار از صافی تصویب کاتبان متعهد و «آداب  
دان» آن ایام نگذشته است.

زبان فارسی هر عیب و کمبودی داشته باشد، با عدم تمیز میان ضمائر مذکر و مؤنث چه  
خدمت بیمانندی به شاعران عاشق پیشه ما کرده است که توانسته اند هزاران غزل نغز در  
وصف جمال دلبر و آرزوی وصال او بسرایند و چه پیغامهای گرم و گویایی بفرستند و هرگز  
برگه ای به دست مفتی و قاضی و شحنه و واعظ و دین مداران ریایی و رقیبان حسود و  
حریص ندهند. زین الدین قدسی هم اگر قریحه روان لسان الغیب شیراز را می داشت پیام  
خود را چنان می نوشت که غیر نداند و محبوبه اش ز روی کرامت چنان بخواند که هر دو  
می دانسته اند.

#### متن نامه ها

۶۱۴ - من انشاء مولانا زین الدین القدسی الی محبوبه فی الاشتیاق ذا کرا " شدائد الافتراق  
ص (= نسخه ایاصوفیا)

امداد عواطف ربانی و آثار مراحم سبجانی قرین حال و رفیق مال آن زبده آمال و امانی  
و مایه کامرانی، گل بهارِ دلبری، سرو جویبارِ جان پروری، مه بی نظیر و محبوبی دلپذیر  
بندگی بی غایت و خدمت بی نهایت از این خسته فراق و غریق بحر اشواق و ماهی بی آب  
و عاشق بی خواب قبول فرماید. دست غم فراق آن دوست یگانه به گریبان این مجنون زمانه  
آن دراز دستی می کند که نزدیک است که پایمال هجران گرداند. فاما مهر و وفای آن

بی مهر و وفا به غایتی ست.

شعر

یعلم الله که در وفای توام بستۀ زلف مشکسای توام  
از لب و چهره آب روی منی از دل و دیده خاک پای توام  
دلبر خوب خوب روی منی عاشق زار مبتلای توام  
هجر تومی دهد سزای دلم تا من خسته آشنای توام  
تو گل بوستان حسنی و من بلبل مست خوشنوی توام  
آب روی جوانی از آفت باد خزانی مصون و محروس بالملک القدوس.

۶۱۵ - ایضاً من نتایج انفاسه الشریفه فی هذا المعنی

ص (= نسخهٔ ایا صوفیا)

تحیتی که از او بوی اخلاص آید به خدمت آن جان و جهان، ماه آسمان لطافت، گل بوستان طراوت، در درج زیبایی، اختر برج دلربایی،

بیت

آن اختر برج جانفزایی و آن راحت روح مستمندم  
و آسایش جان دردمندم، و آن که به زبان جان از دل صافی در آرزوی آن جمال گیتی آرای  
این بیت می خواند:

شعر

تا جان دارم غمت ز جانم نرود مهرت ز درون مهربانم نرود  
آن دم که بمیرم و شهادت گویم جز نام خوش تو بر زبانم نرود  
اگر عنان قلم سرکش سخت گو سست گذارم از بادیهٔ فراق ذره ای و از محیط اشتیاق  
قطره ای باز نتواند نمود. بندهٔ مستمند و بی دل نیازمند علی الدوام به دعای خیر مشغول است.

بیت

از یاد تو نیستم زمانی خالی یا نام تومی گویم و یا می شنوم  
اگر شمه ای از حال پریشان وصف کنم، (ع) ترسم دل نازکت نیارد طاقت. هر چند دل  
نصیحت ناپذیر را تسکین می دهم قرار و آرام نمی گیرد.

شعر

با دل گفتم که در بلا افتادی کم خور غم عشقش که ز پا افتادی  
دل گفتم برو حدیث بیهوده مگوی من دانم و عشقش تو کجا افتادی

۶۱۶ - من انشاء مولانا زین الدین القدسی الی محبوبه فی الاشتیاقِ ذاکراً شَدائدَ الافتراقِ  
ص (= نسخه ایاصوفیا)

عبودیتی منور به انوار اتحاد و خدمتی معبر به عبیر و داد،

شعر

سلامی در او قوت شوق مضمّر      پیامی در او رونق عشق مدغم  
چورویت زمین را از آن زیب و زیور      چومویت جنان از نسیمش معطر

از این نیازمند مستمند به خدمت آن سرو بلند بمانند فرستاده می شود.

بیت

می نوشتم نامه و بر نامه می بردم حسد      کاو چرا پیش از من مشتاق بیند روی دوست  
شدت التیاع به نیل زلال وصال آن نیکو خصال صاحب جمال چون ماورای مقال است در  
شرح آن خوض نمی رود.

شعر

به خدایی که دست قدرت او      گردش چرخ را به فرمان کرد  
که چنانم ز آرزومندی      که به صد نامه شرح نتوان کرد  
اتصال بدان جمال با کمال به زودی روزی باد. معلوم رای انور آن ماه مهربان باد که  
مدتی ست مدید و عهدی بعید که دلم بسته و جانم خسته مهر ماه وی است و ذره وار در هوای  
خورشید رخسار آن گلغذار رقص می کند. اما از خوف رقیبان تقریر آن به بیان و تحریر آن  
به بنان مقدور مخلص ناتوان نیست. (ع) بل زبان محرم آن نیست که در دل دارم. یقین آن که

بیت

مگر ز نامه اعمال من شود معلوم      حکایتی که مرا با تو در میان باشد

بیت

ای جان و جهان رهیت پنهان زرقیب      عمری ست که با تو عشقها می باز  
و از غایت اضطرار به خیال از آن جمال قناعت کرده تا این زمان که شعله اشواق و نایره  
افتراق در دل زبانه زد و صبر و سکون از جان کناره کرد و صبح زندگانی در فراق به شب  
رسید و جان از شدت اشتیاق به لب آمد

شعر

روزم به نیابت شب آمد      جانم به زیارت لب آمد  
همسایه شنید یارب من      از یارب من به یارب آمد  
عقل دور اندیش گفت مرهم این الم و تسکین این غم آن است که قصه ای از دل زار و جان

بیقرار به خدمت آن ماهروی غم گذار فرستاده شود تا باشد که بر این [دل] پر خون و دیده چون جیحون رحم آرد و بیش از این در دست هجران جان گداز نگذارد.

بیت

روی بنمای که دیوانه شدم      رحمتی کز غمت افسانه شدم

۶۱۷ - ایضاً من انشائه فی هذا المعنی

ص (= نسخه ایا صوفیا)

عالم الاسرار گواه و مطلع الضمائر آگاه که تا لشکر فراق خیمه در صحرای دل زده است از زندگانی لذت و از عمر راحت نیافته ام.

بیت

دیدم ز فراق تو جفا لیکن      نادیدن تو زهر چه دیدم بتر است  
و چون از روزگاری که در جوار سعادت شعار طلعت آن دلدار ماهرخسار بوده ام برمی اندیشم  
غم بر غم و الم بر الم می افزاید و قطرات عبرات بر صفحات و جنات می بارد و این بیت بر  
زبان می رانم و صبح و شام می خوانم.

بیت

بر بود روزگار تو را از کنار من      ای راحت روان و دل بیقرار من  
و از راه پند با دل مستمند نیازمند می گویم که هر کس قیمت ایام وصال شناسد به بلای  
فراق مبتلی گردد.

بیت

چرا ای دل چو می ترسیدی از هجر      نگفتی شکر ایام وصالش  
فی الجملة جان پڑمان از اشتیاق به طلعت آن دلستان آشفته و پریشان و سرگشته و حیران  
است و از رهگذار دیده سرشک خونین بر رخ زعفرانی می بارد و این ابیات اثبات می کند.

شعر

چو چشمم در فراق هست بی خواب	در این هجران مرا دریاب دریاب
ز هجران توام پیوسته مجروح	فلا صبر ولا نوم ولا روح
فراق برد خوش خوش روزگارم	نهان شد صبر و آرام و قرارم
به حان آمد دل من ز اشتیاق	ندانم چیست درمان فراق
چه گویم، بی تو توان زیست یارا	وفی قلبی من الهجران نارا
چو عاجز گشتم از افغان و زاری	همی گویم ز روی جانسپاری

که ای برتر ز فکر و وهم و گفتار بمردم از فراق پرده بردار  
بخش زبانها و تمدنهای خاور نزدیک، دانشگاه شیکاگو

### یادداشتها:

۱- نسخه های خطی این کتاب در استانبول و طهران و پاریس و برلن و توینگن و یکی دو کتابخانه و موزه دیگر محفوظ است. کاتبان دستنویسها در طی یکی دو قرن که از تدوین مجموعه اصلی توسط یوسف اهل گذشته بوده، به تدریج نامه هایی بر آن افزوده یا به میل خویش از آن حذف کرده اند. اسامی نویسندگان و گیرندگان در همه نسخه ها برابر نیست. علاوه بر آن در متن نامه ها نیز اختلافات آشکار فراوان است. از این رو کار مقابله و رونویسی و تدوین نسخه ای بالنسبه منفع از مجموع این کتاب، کاری جانکاه بوده و به بهای سالها از وقت و کوشش و پراستار انجام یافته است. مجلدات یکم و دوم کتاب مشتمل بر ۳۲۰ نامه به لطف و حسن قبول جاودان یاد استاد خانلری در سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۸ از طرف بنیاد فرهنگ ایران چاپ و منتشر شده (صحافی و انتشار جلد دوم در نخستین هفته های پس از انقلاب صورت گرفت). باقی کتاب شامل ۳۳۰ نامه و در حدود یک هزار و دوست صفحه، به دلایلی که مگو و میسر، بیست و سه سال است که خاک می خورد، نه در طاق نسیان بلکه در کشوی میز، و اگر درست در پایان همین شب سیه و فقد هرگونه امید، لطف دوست دانشمند دکتر امید سالار شامل نمی گشت و استقبال حامی کوشای فرهنگ و کتاب استاد ایرج افشار امید انتشار آن را زنده نمی کرد، ناچار از میان می رفت. برای اطلاع دقیق از کم و کیف این کتاب و جامع آن و نسخه های خطی آن رک. فراند غیائی، جلد یکم، پیشگفتار، ص هفت - شصت و یک، و جلد دوم، ص یازده - هفده.

۲- روضة الصفا، از انتشارات خیام، طهران ۱۳۳۹، ج ۵، ص ۲۱۸.

۳- یادداشتهای قزوینی، ج ۶، ص ۱۳۶؛ *Rashid al-Din Tabib: The Successors of Genghis Khan*. Translated from the Persian by John Andrew Boyle, 1971, pp. 22-24, 139-42, 298-99 و نیز مقاله دائرة المعارف اسلام.

۴- فراند غیائی، جلد دوم، شماره های ۳۱۲-۳۱۴، ص ۵۹۵-۶۰۰. نامه شماره ۳۱۵ نیز بر طبق سه دستنویس اثر قلم زین الدین قدسی ست، و در یک نسخه چهارم به حسام الدین کوسوی نسبت داده شده است.

۵- نمونه ای از نامه شماره ۳۱۳ را برای مقایسه سبک آن با متن چهار نامه عاشقانه نقل می کنم:

... بنده کمینه و دولتخواه دیرینه، که به جبل دعا گوئی معتصم و در سلک هواخواهان منتظم است، چون خطیب عندلیب که بر سر منبر بستان دستان اشجان مثنی و مکرر می سراید و سجعات اصوات مقفی و مردف می راند خدمات از صمیم جان ابلاغ می کند. شعف و غرام به ادراک خدمت و تعطش و اوام به سعادت طلعت قدس بهجت زیادت از آن است که عشر عشر آن بر ورق ضمیر تحریر توان کرد و مستوفی وهم و خیال غیضاً من فیض از آن در عقد اجتماع شمار تواند کشید.... (ص ۵۹۷).

### بعدالتحریر

... بر فرض آن که نویسنده این نامه ها همان زین الدین قدسی مذکور در روضة الصفا باشد که ملازم قیدو (متوفی در ۷۰۱ هـ. ق.، برابر با ۱۳۰۱ میلادی) بوده است، وی احتمالاً این نامه ها را پیشتر از تاریخ مزبور که ناچار جوانتر و مغلوب حالات عشق و فراق، و به حکم محتوای نامه ها دور از «محبوب» خود و لابد در سفر، شاید در ملازمت قیدو بوده نوشته است. امروز درست هفتصد سال از آن تاریخ می گذرد، و البته بعید نیست که قدمت نامه ها چند سالی کمتر یا بیشتر از این باشد.